

اسطوره «یاد و فراموشی» در «درخت گلابی» «گلی ترقی»

رقیه وهابی دریاکناری* / مریم حسینی**

دریافت مقاله:

۱۳۹۵/۰۹/۲۸

پذیرش:

۱۳۹۶/۰۳/۰۵

چکیده

نمونه‌های فراوانی از اسطوره «یاد و فراموشی» را می‌توان در میان اقوام، قبایل و تمدن‌های مختلف یافت. این بُن‌مایه اصیل همچون موتیفی تکرارشونده، در پیرنگِ رمان‌ها و داستان‌های کوتاه معاصر به چشم می‌خورد. هدف پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تحلیل - استنباطی به معرفی و تحلیل نمونه‌ای از اسطوره «یاد و فراموشی» در یکی از داستان‌های نویسندگان معاصر ایران می‌پردازد. داستان «درخت گلابی» «گلی ترقی»، روایتی است از فراموشی و سترونی ذهنِ راوی که به یاری ماجرای درخت گلابی و یاد روزهای روشن پیشین، فردیت خود را بازمی‌یابد. «گلی ترقی» با به‌کارگیری یکی از خاص‌ترین نمادهای «گلابی» که کمتر مورد توجه بوده، باروری و شیرینی را به قهرمان داستان بازمی‌گرداند؛ اما این بازگشت با به یادآوردن و مرور خاطره‌ها صورت می‌گیرد. زمانی که راوی باید به عشق ارج می‌نهد، به دنیای بیرونی و سیاست می‌پردازد و همین امر موجب «فراموشی» هویت راوی گشته، ذهن او را بی‌مایه می‌سازد. نویسنده خاطرات باغ را مرور می‌کند و با یاد آوردنِ خاطرات باغ، در هیئت بازگشت به من اصیل و خویشتنِ خویش تبلور می‌یابد.

کلیدواژه‌ها: اسطوره یاد و فراموشی، گلی ترقی، داستان کوتاه، درخت گلابی.

* دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء(س)، تهران (نویسنده مسئول). Vahabi.maryam@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه الزهراء(س).

مقدمه

رولان بارت در پاسخ به این پرسش که «اسطوره چیست؟» گفته است: «اسطوره یک گفتار است» (بارت، ۱۳۸۶: ۳۰). اگوستین قدیس در پاسخ به این پرسش گفته است: «خیلی ساده است، به شرط آنکه از من نپرسند! هرگاه خواستم درباره اسطوره توضیح بدهم، عاجز ماندم!» (اسماعیل پور، ۱۳۹۱: ۱۳). همان‌گونه که میرچا الیاده^۱ بیان می‌کند که ارائه تعریفی جامع از اسطوره که همه انواع اسطوره و کارکردهای آن را دربرگیرد، کاری بس دشوار است. به نظر می‌رسد تعریفی که الیاده از اسطوره می‌دهد، مطلوب باشد. «اسطوره یک نوع تاریخ مقدس را حکایت می‌کند و واقعه‌ای را بازگو می‌کند که در زمان ازلی آغازین یا همان زمان اساطیری «آغازها» رخ داده بود. به عبارت دیگر، اسطوره توضیح می‌دهد که چگونه به واسطه اعمال موجودات فوق طبیعی، واقعیتی به وجود آمد، چه کل واقعیت یا همان جهان هستی و کائنات باشد و چه بخشی از واقعیت. مثل یک جزیره، گونه‌ای از گیاهان، نوعی خاصی از رفتار انسانی، رسم یا آیینی رایج. پس اسطوره همیشه روایتی از یک «آفرینش» است و روایت می‌کند که چگونه چیزی ایجاد شد و به وجود آمد. اسطوره فقط چیزی را تعریف می‌کند که واقعاً رخ داده و خود را کاملاً آشکار ساخته است. نقش آفرینان در اسطوره‌ها موجودات فوق طبیعی هستند...» (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۸).

اسطوره انواع گوناگونی دارد. از جمله: «اساطیر ریشه و بُن»، «اساطیر رستاخیزی»، «اساطیر نجات‌بخشی»، «اساطیر بازایی و نوزایی» و «اساطیر یاد و فراموشی». تمرکز این پژوهش بر «اسطوره یاد و فراموشی» و نمود آن در داستان‌های معاصر است. بدین منظور، نخست به طور مختصر به تبیین این اسطوره می‌پردازیم.

دایرةالمعارف بریتانیکا، ذیل مدخل «اسطوره و اسطوره‌شناسی» مبحثی را درباره انواع اساطیر دارد که یکی از آنها به اسطوره «یاد و فراموشی» اختصاص دارد. به استناد این منبع، شاید قدیم‌ترین اسطوره‌های «یاد و فراموشی» را بتوانیم در آیین «گنوسی»^۲ بیابیم. (Biritannica, 1991: 24/718)

فراموشی موقعیتی است که عارف گنوسی باید از آن پرهیز کند. «اما از نظر گنوسیان، یکی از راه‌های وصول به حقیقت آن است که سالک، نخست به ورطه فراموشی افکنده شود، تا بتواند در این آزمون سخت پیروز آید و حقیقت و مثال اعلی بر دلش کشف گردد و از آن پس، عارف و شناسا گردد» (اسماعیل پور، ۱۳۹۰: ۳۰۶).

اسماعیل پور که مطالعات فراوانی درباره آیین گنوسی و مانوی داشته درباره «یاد و فراموشی» در آیین گنوسی می‌نویسد: «یاد، پایه زندگی و خلاقیت است و فراموشی بُن و سرچشمه خویش، به منزله هیبوط در ظلمت و مرگ است» (۱۳۹۱: ۷۰).

بر اسطوره‌شناسی ایشان، در میان مردم عادی به دست فراموشی سپرده شده است (Britannica, 1991: 24/ 720).

پس در یونان باستان، به یاد آوردن دو شکل گلی داشته است. یکی حافظه تاریخی و زندگی-های پیشین فرد و دیگر حافظه ازلی که به وقایع آغاز جهان و آفرینش گیتی و پیدایی خدایان و انسان‌ها مربوط می‌شود. افلاطون تعبیر و تفسیر تازه‌ای ارائه می‌دهد که به حکمت «گنوسی» بسیار شبیه است. وی می‌گوید: روح در میان دو زندگی بر روی زمین، صور مثالی را مشاهده می‌کند و از دانش و شناختی تازه برخوردار می‌شود؛ اما هنگامی که مجدداً در جسمی تازه حلول یافت، از چشمه «لته» می‌نوشد و آن دانش و شناخت را فراموش می‌کند. این دانش، به صورت بالقوه در جان وی مکتوم است تا روزی دوباره آن را به دست آورد. نزد افلاطون آنچه از اسطوره «یاد» اهمیت دارد، یادآوری حقایق «عالم مثال» است که روح در حیات پیشین خود به آنها وقوف یافته؛ ولی بر اثر هبوط به عالم محسوس، زندانی شدن در جسم و پرداختن به هوی و هوس، آن حقایق را فراموش کرده است. به این دلیل افلاطون معتقد است دانش به معنی آموختن و کسب حقیقت نیست، بلکه به معنای «یادآوری» است. «سقراط» کسی بود که وظیفه به یاد آوردن مردم خفته را بر عهده گرفته بود. او در دفاعیه‌اش می‌گوید:

«از آنجا که مشکل بتوانید کس دیگری مثل من پیدا کنید، به شما توصیه می‌کنم از خون من بگذرید و بگذارید زنده بمانم. به گمانم شما از

این اسطوره در اقوام و ملل مختلف قابل ردیابی است. برای نمونه، در یونان باستان ایزد بانو «منموسین»^۳ تجسم «یاد و حافظه» است. او هر آنچه بوده، هر آنچه هست و هر آنچه خواهد بود را می‌داند. وی مادر «موزها»^۴ است که شاعران، تحت سلطه آنان هستند. وقتی «موزها» شاعری را تسخیر می‌کنند، به طور مستقیم از مخزن دانش «منموسین» - دانش خاستگاه‌ها و آغازها - بهره‌مند می‌شوند و مطالب خود را استخراج می‌کنند (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۵۲). همچنین یونانی‌ها به وجود چشمه‌ای به نام «لته»^۵ یا «فراموشی» باور دارند و برآنند که هرکس که بدان وارد شود، حافظه خود را از دست می‌دهد؛ زیرا این رودخانه، رودخانه مرگ است.

بسیاری از فلاسفه یونان باستان مانند: «فیثاغورس» و «امپدوکلس» به تناسخ، باور داشتند و بر این باور بودند که می‌توانند گذشته خود را به یاد بیاورند. «امپدوکلس» درباره خود می‌گوید: «آواره سرگردانی هستم که از سکونت‌گاه الهی تبعید شده‌ام. در اعصار پیشین هم پسر بودم هم دختر، هم گیاه بودم هم پرنده و هم ماهی خاموشی در دریا» (همان: ۱۵۵-۱۵۴). از این‌رو، «هرمس» به فرزند خود «آیتالیدس» حافظه‌ای پایدار و تغییرناپذیر می‌بخشد، تا او را بی‌مرگ و جاودانه سازد. نظیر همین اعتقاد را جادو-طبیبان آمریکای شمالی ادعا می‌کنند که دوران پیش از تولد خود را به یاد می‌آورند. چنین خاطره‌ای بنا

3. Mnemosyn
4. Muses
5. Lethe

اینکه کسی پیدا شده که شما را حین چُرت زدن غافلگیر کرده و ناگهان از خواب پریده و بیدار شده‌اید خیلی ناراحت و عصبانی هستید و شاید فکر کنید اگر مرا اعدام کنید آن وقت می‌توانید بقیه عمر خود را همین‌طور در خواب بمانید؛ مگر آنکه خداوند از سر لطف و محبتش به شما، یک خرمگس دیگر را به سراغتان بفرستد» (الیاده، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۰).

پیشینه پژوهش

میرچا الیاده (۱۹۰۷- ۱۹۸۶) دین‌پژوه، اسطوره‌شناس و منتقد برجسته رومانیایی در مقاله‌ای با عنوان «اسطوره‌های یاد و فراموشی» در دو کتاب چشم‌اندازهای اسطوره و اسطوره و واقعیت، نمونه‌های هندی، یونانی و گنوسی از این روایت ارائه می‌دهد. وی به شباهت بی‌مانند داستان «سرود مروارید» و داستان «ماتسیندرانات^۱ و گوراخنات» اشاره کرده و نتیجه می‌گیرد که حکمت گنوسی بر اندیشه هندی نیز تأثیرگذار بوده است. الیاده در فصل هفتم کتاب اسطوره و واقعیت از اسطوره‌های «یاد و فراموشی» سخن می‌گوید. فصل هفتم کتاب چشم‌اندازهای اسطوره نیز به همین بحث اختصاص دارد. نویسنده در این دو مقاله - که هر دو با هدف و چشم‌اندازی مشترک و مشابه نوشته شده‌اند- به داستان حماسی یکی از سرشناس‌ترین مرتاضان و یوگی‌های هند در قرون وسطی پرداخته و چگونگی ماجرای از دست دادن حافظه و دچار فراموشی شدن وی را بیان می‌دارد.

در میان پژوهندگان ایرانی عبدالحسین زرین-کوب^۲ در مقاله‌ای درباره «شیخ صنعان» - که در مجله «یغما» در سال ۱۳۵۰ به چاپ رسانده است- به مأخذ دیگری اشاره می‌کند که برای بحث مقاله حاضر جالب است. وی به فصلی از کتاب ذم الهوی اثر «ابن جوزی» (۵۹۷-۵۰۸) فقیه، محدث، تاریخ‌نگار اسلامی اشاره دارد که عنوان آن چنین است: «در ذکر کسانی که به سبب عشق کارشان به کفر انجامید». باب چهل و سوم کتاب ذم الهوی دربردارنده پنج حکایت است. دو حکایت آن حدیث روایت شده از حضرت محمد (ص) و سه حکایت دیگر در همین باب است. زرین‌کوب در مقاله خود (۱۳۵۰: ۲۵۹) به دو حدیث اشاره می‌کند که در آن حضرت رسول اکرم (ص) از عابدی سخن می‌گوید. عابدی که سیصد سال از عمر خود را به عبادت گذرانده و روزی یک روز در شب زنده‌دار شب بوده است؛ اما وی به سبب گرفتاری عشق زنی، به خدا کافر شده، همه آداب عبادت را ترک می‌کند. سرانجام خداوند وی را درمی‌یابد و به سبب عبادتش او را به وسیله یکی از افرادش توبه می‌دهد (ابن جوزی، ۱۹۹۸: ۴۰۹-۴۰۸).

روایت بعدی که شباهت بسیاری به روایت پیشین دارد، از «ابن عمر» نقل می‌شود که گفت: رسول‌الله فرموده است که «زنان صواحبات داوود و سلیمان و «کرسف» بوده‌اند. از او پرسیدند که کرسف کیست؟ او گفت: مردی بود که در ساحل دریا، سیصد سال عبادت می‌کرد. زنی اعجمی بر وی گذشت و او به خدا کافر شد؛ اما خداوند به

اسطوره فراموشی و یاد را - جز در عالم قصه‌ها و روایت‌ها- می‌توان در کتاب مقدس مسلمانان «قرآن» نیز یافت. اهمیتی که قرآن برای «ذکر» (به یاد آوردن) قائل است معطوف به، به یاد آوردن حق و حقیقت است. در قرآن، داستان آنان که از یاد برده‌اند و با هیچ ذکری به یاد نمی‌آورند، آمده است: «وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ» (الصافات/۱۳) و این شیطان است که آنان را از یاد آوردن، باز می‌دارد «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ» (یوسف/۴۲) همچنین احوال آنان که با ذکر و یادآوری نام حق، قلب‌هایشان آرام می‌گیرد؛ زیرا دریچه نور بر ایشان گشوده می‌شود: «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (الرعد/۲۸).

در قرآن بارها خلقت انسان و چگونگی آن به وی یادآوری شده «أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا» (مریم/۶۷) و نیز امر شده که پیروی کسانی را نکنید که قلب‌هایشان از یاد ما غافل است و مطیع نفس‌شان هستند «وَ لَا تَطَّعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» (الکهف/۲۸). همچنین آنگاه که از کافران سخن می‌راند، آنان را کسانی می‌داند که بر چشمان‌شان پرده و بندی است که فرصت یادآوری و ذکر را از ایشان می‌گیرد: «الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَفِيدُونَ سَمْعًا» (الکهف/۱۰۱). خداوند مثال‌های فراوانی می‌آورد؛ تا تذکری و یادآوری باشد برای مردمان «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (ابراهیم/۲۵). تأکید فراوان قرآن بر ذکر و فراوانی فعل امر «أذکروا» از آنجاست که آدمی فراموشکار است و راه نجات و رهایی‌اش با «ذکر» هموار می‌شود.

سبب عبادتش وی را نجات داد و او توبه کرد» (همان).

همین دو حکایت نشان می‌دهد که ماجرای عابدی که به سبب شیفتگی زنی از ایمان به دور افتاده، حقیقت را فراموش می‌کند و دوباره به یاری خداوند آن را به خاطر می‌آورد، از روایات مشهور و ماندگار بوده است. این‌گونه روایات در طول زمان، به شیوه‌های روایی متعددی در میان ملل مختلف، دیده می‌شود.

ابوالقاسم اسماعیل‌پور نیز در کتاب *اسطوره آفرینش در آیین مانی* (۱۳۸۳) از «سرود مروارید»^(۲) به عنوان یک نمونه از داستان‌های گنوسی آغاز دوره مسیحیت - که به زبان سریانی است- یاد کرده و به ذکر این نکته می‌پردازد که این داستان، تمثیلی از گم‌گشتگی و سرگشتگی انسان در ظلمت تن است که با ابتلا به فراموشی و سپس یادآوری مجدد، به هدف اصلی خود از سفر به سرزمین مصر - که همان ربودن «مروارید» از چنگال اژدهاست- پی می‌برد. وی همچنین در فصلی از کتاب زیر آسمانه‌های نور، با عنوان «مضمون گنوسی در حکایت شیخ صنعان» به بررسی اسطوره «یاد و فراموشی» در این اثر می‌پردازد.

مریم حسینی در مقاله «اسطوره یاد و فراموشی در داستان‌های رمزی و تمثیلی ایرانی»، از حضور این اسطوره در داستان‌های تمثیلی ایرانی چون «حی بن یقظان»، «سلامان و ابسال»، «رساله الطیر» و «قصیده عینیه» از ابن‌سینا و «عقل سرخ» و «قصه الغریبه الغریبه» از سهروردی سخن می‌گوید (۱۳۹۲: ۵۰-۲۹).

قرآن خود تذکره است: «أَلَا تَذَكَّرُ لِمَنْ يَخْشَى» (طه/۳).

حال این پرسش به ذهن خطور می‌کند که «آیا این موتیف مکرر در رمان‌ها و داستان‌های معاصر نیز کاربرد دارد؟». در پژوهش حاضر سعی داریم تا با ارائه و تحلیل داستان کوتاهی از «گلی ترقی» به این پرسش پاسخ مثبت دهیم و نمونه‌ای از کارکرد اسطوره در داستان مدرن را آشکار سازیم.

درخت گلابی

نویسنده‌ای در آستانه شصت سالگی از شهر و هیاهوی آن گریخته، به باغ دماوند می‌رود تا در آنجا کتابش را - که کار نوشتنش، شش سال و دو ماه به طول انجامیده- بنویسد. او در اتاقی در باغ، همه لوازم نگارش را فراهم می‌سازد، اما قادر به نوشتن نیست. از آن سوی، باغبان باغ دماوند و کدخدای ده از راوی می‌خواهند که فکری به حال ناباروری «درخت گلابی» بکند. درخت گلابی، بدون هیچ هشدار قبلی و بی‌هیچ دلیلی به بار ننشسته است. راوی از انجام این کار طفره می‌رود و حاضر نمی‌شود اتاقش را ترک کند، اما بالاخره پیرمردها، با یادآوری خاطرات گذشته و اینکه درخت گلابی چقدر برای نویسنده مهم بوده، او را به باغ می‌آورند.

در باغ با کمک این دو پیرمرد، خاطرات دوران نوجوانی نویسنده روایت می‌شود. نویسنده با «رجوع به گذشته»، خاطرات عشق نخستینش را به دختری متفاوت و مدرن، با نام مستعار «میم» به خاطر می‌آورد. او تمام خاطرات آخرین تابستانی را که در باغ بوده است را مرور می‌کند.

پس از آن، رفتن «میم» به فرنگ و دل‌شکستگی راوی بیان می‌شود. ابتدا نویسنده و «میم» با هم مکاتبه دارند، اما با ورود نویسنده به صحنه سیاست، «میم» حذف می‌شود. راوی از «میم» بی‌خبر است، تا اینکه در زندان مطلع می‌شود که «میم» بر اثر تصادفی، جان سپرده است.

در انتهای داستان، نویسنده به سبب درک اینکه سترونی او همچون درخت گلابی است و درخت در این رنج همدرد اوست، با درخت گلابی رابطه‌ای دوستانه برقرار می‌کند. این ارتباط باعث باروری ذهن او میشود و در نهایت، داستان با کامیابی وی در نگارش کتابش پایان می‌یابد.

۱. تحلیل داستان

بند ابتدایی داستان در نهایت ایجاز، نکات مهمی از داستان را برای خواننده مشخص می‌کند. داستان به شیوه‌ی راوی - قهرمان و با زاویه دید اول شخص روایت می‌شود. مکان داستان، باغی در دماوند است. در همین بند، اولین تنش داستان را شاهد هستیم. تنش میان نویسنده فیلسوف و درخت گلابی ابله.

با خواندن بندهای بعدی مشخص می‌شود که «ترتیب» روایت به شکل خطی و لحظه‌ای نیست. به عبارت دیگر، داستان دارای تسلسل زمانی نیست. «گلی ترقی» با استفاده از تکنیک «سیالیت ذهن» به روایت این داستان می‌پردازد. داستان دارای دو خط حرکتی «گذشته» و «حال» است. خواننده همزمان با حرکت در حال، پس‌رفتگی به گذشته نیز دارد که شامل تک‌گویی‌ها و خاطرات دوران نوجوانی و جوانی نویسنده است. به نظر

تغییر دائمی خود، نماد زندگی و با عروجش به سوی آسمان، مظهر قائمیت است (شوالیه، گبران، ۱۳۸۸: ۱۸۷/۳). برای مسلمانان شیعه اسماعیلیه، درخت نشانه حقیقت است؛ «یعنی بازگشت به مرحله ازل، جایی که عارف از دوگانگی ظاهر می‌گذرد و به حقیقت غایی می‌رسد. جایی که مخلوق و خالق تلاقی می‌کنند و به وحدت اصیل می‌رسند» (همان: ۱۹۰).

درخت در بعضی از تمدن‌ها، نماد «باروری و زایش» است. از جمله، در یک رسم باستانی - که از مدیترانه تا هند دیده می‌شود - درختی زیبا را که جدا از دیگر درختان روئیده و اغلب کنار چشمه آبی است، برای باطل کردن سحر و جادو انتخاب می‌کنند. زنان نازا با دستمال‌های قرمز بر درخت دخیل می‌بندند تا بارور شوند (همان: ۱۹۵). مراسم «وصلت عرفانی» که در آیین «دراویدی»ها، میان درخت و انسان صورت می‌گیرد، نیز به سبب افزایش ظرفیت زایش زن است.

۱-۲. «گلابی»

گلابی یکی از نمادهای مؤنث به شمار می‌رود. خود گلابی نماد عشق، محبت و دوستی است. از دوره رنسانس، نقاشی‌ای از «مریم مقدس» موجود است که کودکش را در بغل گرفته و در جلوی آنها روی میز، یک گلابی قرار دارد. این گلابی، نماد عشق مادر به فرزندش است. در نمادپردازی مسیحیت، گلابی نماد عشق «مریم» به «مسیح» است (Janick, 2002: 42). در دائره‌المعارف نمادها آمده که در فرهنگ چینی‌ها نیز درخت

می‌رسد داستان کوتاه «گلی ترقی» به جریان «مدرن» نزدیک می‌شود.

شخصیت‌های مهم این داستان «نویسنده»، «درخت گلابی»، «مشد حسین» (باغبان پیر)، «شکرالله» (کدخدای سالخورده ده) و «میم» (نخستین عشق نویسنده) هستند. اولین شخصیت مهم داستان، «درخت گلابی» است. درخت گلابی نمادی شخصی است؛ زیرا تمام ملاک‌های نمادین را داراست.

ملاک‌های شناخت نماد عبارت است از: ۱. تکرار در متن، ۲. نقش داشتن در پیرنگ داستان، به گونه‌ای که حذف نماد باعث خدشه‌دار شدن پیرنگ شود. ۳. نماد باید در هر دو لایه داستان کارکرد داشته باشد، هم در سطح و هم در عمق (پابنده، ۱۳۹۱: ۱۳۵/۲). تمام این ملاک‌ها در مورد «درخت گلابی» صدق می‌کند، اما سؤالی که ذهن خواننده را درگیر می‌نماید، این است که «درخت گلابی» نماد چه چیزی است؟

۱-۱. «درخت»

«درخت» یکی از مضامین نمادین غنی، رایج و گاهی با معانی متفاوت است. به طور کلی درخت، با ریشه‌های فرو رفته در زمین و شاخه‌های برافراشته به سوی آسمان، به عنوان نماد ارتباطی میان زمین و آسمان شناخته شده است (شوالیه، گبران، ۱۳۸۸: ۱۸۹/۳). علاوه بر آن، درخت سه سطح زمین را به هم مرتبط می‌سازد. «درخت زندگی در مرکز عالم واقع است و آسمان و زمین و جهان زیرین (دوزخ) را به هم می‌پیوندد» (الیاده، ۱۳۸۵: ۲۸۵) و به علت

گلابی و شکوفه‌هایش بسیار به کار می‌روند. آنها معتقدند که درخت گلابی نماد عشقِ پایان‌ناپذیر عاشق و معشوق است و بر این باورند که هیچگاه نباید آن را با معشوق‌شان نصف کنند (Myth Encyclopaedia).

در فرهنگ نمادها به طور کلی چنین آمده است: «در رؤیا گلابی به طور خاص نماد شهوت‌بارگی و لذایذ جسمانی است. این تفسیر احتمالاً در ارتباط با طعم شیرین و آب بسیارش است و همچنین به خاطر شکلش که یادآور تصویری زنانه است» (شوالیه، گبران، ۱۳۸۵: ۴/۷۴۳).

پس با توجه به ظاهر گلابی، که شکلی زنانه را یادآور می‌شود، می‌توان آن را نماد و مظهری از «زایش و باروری» دانست. «گلی ترقی»- که با اسطوره‌ها آشناست و مطالعاتی در این حوزه دارد- از «درخت گلابی» به شکل یک نماد شخصی استفاده کرده است؛ به گونه‌ای که فهم درونمایه داستان بدون توجه به این نماد، تقریباً ناممکن است. در حقیقت، درخت گلابی نماد خود نویسنده است که مانند درخت گلابی دیگر قادر به زایش نیست. هر دوی آنها سترون شده‌اند؛ حال آنکه زمانی در اوج بودند. در بخشی از داستان، نویسنده گذشته ادبی‌اش را مرور می‌کند.

«ده‌ها کتاب نوشته‌ام و صدها مقاله سیاسی و اجتماعی و فلسفی. یک عمر حرف زده‌ام... سخنرانی پشت سخنرانی... در صفحه ادبی روزنامه‌ها، رادیوها، سمینارها حضور داشته‌ام و نوشتن و گفتن، بخشی اساسی از حیات فکری‌ام بوده و حالا؟ این خاموشی و فراموشی را چگونه تعبیر کنم؟» (ترقی، ۱۳۸۲: ۱۲۸).

درخت گلابی نیز زمانی، سوگلی باغ و مایهٔ تفاخرِ کدخدا بوده، اما حالا «سوگلی باغ و طاووسِ پر طلایی‌اش بال و پر و دُمش را بسته، سر توی لاکش فرو برده و بی‌اعتنا به زخم زبان و تحقیرِ دیگران سکوت کرده است» (همان: ۱۵۱).

هر چند که نویسنده معتقد است «سرنوشتِ مغموم گیاهان ابله» ربطی به او که «نویسنده و فیلسوف» است، ندارد؛ اما او فقط زمانی بر مشکلش فائق می‌شود که ناباروریِ «درخت گلابی»، انگیزه‌ای برای مرور و تأمل در زندگی فراموش شده‌اش می‌شود. نویسنده با آشتی کردن با طبیعت، به ویژه با «درخت گلابی»، هویت فراموش شده‌اش را باز می‌یابد.

۲. اسطورهٔ «یاد و فراموشی» در «درخت گلابی»
نویسنده از جامعهٔ شهری می‌گریزد و به اتاقی - فرسوده و قدیمی - در باغ دماوند، پناه می‌برد. او در این اتاق، پيله‌ای از تنهایی برای خودش بافته و حاضر به خارج شدن از آن نیست. «من محصور در این چهار دیواری، ناتوان از نوشتن، از یافتنِ حرفی برای گفتن، از آویختن به عقیده - ای استوار، به ایمانی مطلق، یا دست‌کم به عشقی، عشقی رویایی» (همان: ۱۳۰).

۲-۱. «اتاق» یا «غار»

اتاقی که در داستان تعریف می‌شود، شبیه به «غار» است. اتاقی تنها که در درون باغی دور افتاده و خالی از سکنه قرار دارد. نویسنده به آنجا پناه برده است. در اتاق را بسته و دوست ندارد از آنجا خارج شود. «غار» در نمادپردازی، الگوی

«باغ بچگی، دماوند کودکی، محو و رنگ باخته، مثل تصویری خیالی آرام آرام، از انتهای ذهن مکدر و غبار گرفته‌ام، پدیدار می‌شود» (همان: ۱۳۲).

پس از این نویسنده، از خلال شکاف باریک چشمان کدخدا - که در گذشته باغبان باغ بوده است - روزهای گذشته را چون خوابی ناتمام و مکرر باز می‌بیند. قدم بعدی، ورود نویسنده به باغ است. کدخدا در اتاق را باز می‌کند و نویسنده مثل آدم‌های خواب‌آلود، وارد باغ می‌شود.

«باغ»، مظهر «ناخودآگاهی» و ورود به باغ، ورود به «ناخودآگاهی» است. کدخدای پیر، بار دیگر به مرور خاطرات گذشته می‌پردازد و بدین ترتیب عشق نخستین نویسنده به «میم»، برایش تداعی می‌شود. او پیرمردها را «قاصدان زمان» می‌داند که از دنیای گذشته و از «میم» برایش پیام می‌آورند.

قاصدان زمان، او را به یاد روزگاری که «باغ» بود و «عشق»، می‌اندازند. مفهوم عشق و باغ با هم پیوند خورده است؛ همان‌گونه که در ازل، باغ بود و عشق بود و درخت. نویسنده در جست‌وجوی علت فراموشی عشقش است و برای کشف آن، باز به گذشته می‌رود و تمام خاطرات تابستان آخری را که در باغ بود، به خاطر می‌آورد؛ حتی هنگامی که به اتاقش برمی‌گردد، این خاطرات مرور می‌شوند. صبح‌هنگام، بار دیگر کدخدا و باغبان سراغ نویسنده می‌آیند و از او می‌خواهند برای مراسم بریدن «درخت گلابی» وارد باغ شود. این بار نویسنده با اراده خود و برای خلاصی از مزاحمت مردان پیر، وارد باغ می‌شود.

ازلی رحم مادر دانسته می‌شود و نماد تولد دوباره محسوب می‌گردد. «در خاور نزدیک، غار مانند زهدان، نماد خاستگاه‌ها و تولد دوباره است» (شوالیه، گریبان، ۱۳۸۵: ۴ / ۳۳۸). بنابراین «ورود به غار، بازگشت به مبدأ است» (همان: ۳۴۱).

بدین ترتیب «اتاق»، نمادی از زهدان و خلوت‌گزینی است. نویسنده به زهدان مادر و دورانی ازلی باز می‌گردد تا بار دیگر متولد شود. برای تولد دوباره، نیاز به راهنما دارد تا او را از این پیله سکوت و تنهایی خارج کند. در «درخت گلابی»، باغبان و کدخدای ده (مشدحسین و شکرالله)، نقش آگاهی‌دهنده و «پیر راهنما» را دارند. باغبان دائم به پنجره اتاق می‌کوبد و ناباوروی «درخت گلابی» را به نویسنده، یادآور می‌شود، اما نویسنده توجهی نمی‌کند. کدخدای ده به کمک مشدحسین می‌آید، او لنگه پنجره اتاق را می‌گشاید و بار دیگر به پنجره می‌کوبد. کدخدا گفته باغبان را تکرار می‌کند و به نویسنده می‌گوید: «سرنوشت باغ دست شماست. حکم را شما باید صادر کنید» (ترقی، ۱۳۸۲: ۱۳۱).

باغبان و کدخدای ده، نماینده فرامن^۷ یا پیر راهنما هستند. پیران راهنما برای شکستن سکوت نویسنده، از دستاویز «مرور خاطرات گذشته» استفاده می‌کنند. آنها به یاد نویسنده می‌آورند که او چقدر به درخت گلابی علاقه‌مند بوده است. سرانجام پس از کشمکش درونی، خاطرات باغ و کودکی نویسنده، از انتهای ذهن تاریکش هویدا می‌شود.

7. super ego

نویسنده در برابر مراسم بریدن درخت بی- تفاوت است و وقتی از او پرسیده می‌شود که «نظرت درباره بریدن درخت چیست؟» می‌گوید: «ببرید و خلاصش کنید». در انتهای مراسم درخت بخشوده می‌شود و همه با خنده و شادمانی آنجا را ترک می‌کنند. نویسنده می‌ماند و درخت.

«من می‌مانم و درخت سر به زیر گلابی - هر دو مبهوت و سخت در فکر. ازش می‌پرسم که جناب درخت، خودمانیم: منظور از این لجبازی و سکوت چیست؟» (همان: ۱۴۷).

راوی به اتاقش بازمی‌گردد و بار دیگر، به مرور خاطراتش می‌پردازد. آنجاست که درمی‌یابد آن زمان که «میم»، عشقش از صحنه زندگی خارج می‌شود و جایش را سیاست می‌گیرد، او دچار فراموشی می‌شود. «دخیل شدن در سیاست؛ یعنی پرداختن به امور زمینی، اموری که بنا به ماهیت‌شان با عوض شدن مقتضیات و بند و بست‌های آشکار و پنهان تغییر می‌کنند، درست برعکس عشق که امری پایدار و اطمینان‌بخش و وجدآورنده است» (پاینده، ۱۳۹۱: ۲/ ۱۲۵).

نویسنده به تدریج از عشق، طبیعت و بالاخره هویتش دور شده تا اینکه ذهنش سترون می‌شود. او درمی‌یابد که درخت گلابی ناراضی‌ست و قهر کرده. پنجره را می‌بندد و اسباب‌هایش را جمع می‌کند و درصدد آن است که فردای آن روز به شهر باز گردد. پس از آگاهی نویسنده به علت فراموشی‌اش، خود بدون همراهی راهنما، شباهنگام پا به درون باغ می‌گذارد.

«دراز می‌کشم تا اول غروب. از باغبان و کدخدا خبری نیست. می‌آیم توی باغ. ابتدای شب

است، شبی روشن و شفاف. ماه بالای سر باغ می- درخشد.... درخت گلابی که با بدنی خاموش و دست‌هایی خالی میان آن همه ولوله و رشد و رویش ایستاده و گوشش بدهکار ملامت این و آن نیست. نگاهش می‌کنم، این بار با چشمانی جوینده و کنجکاو» (ترقی، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

این بار با نگاهی دیگر به درخت می‌نگرد. به طرف درخت می‌رود و با مهربانی درخت را نوازش می‌کند و پس از آن درخت را در آغوش می‌کشد. در حقیقت خود را به روح طبیعت و هستی وصل می‌کند.

پس از این سفر درونی و یافتن خویشتن خویش و بیدار شدن از خواب فراموشی، ذهن راوی بارور می‌گردد. او کتابی می‌نگارد که نامزد دریافت جایزه نوبل می‌شود. درخت گلابی - که نمادی از خود نویسنده است - نیز بارور می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

از انواع اسطوره‌ها، اسطوره «یاد و فراموشی» است که نمونه‌های فراوانی از آن را می‌توان در میان اقوام، قبایل و تمدن‌های مختلف یافت. میرچا الیاده، دین‌پژوه رومانیایی در مقالاتی به تبیین این اسطوره پرداخت و نمونه‌هایی از آن را در میان یونانیان، هندوان، گنوسی‌ان و مانویان معرفی کرد. «سرود مروارید» که اثری گنوسی‌ست، نمونه عالی این اسطوره است که مضمون فراموشی و به خاطر آوردن در آن نمایان است. این بُن‌مایه اصیل همچون موتیفی تکرار شونده، در پیرنگِ رمان‌ها و داستان‌های کوتاه معاصر به چشم می‌خورد. در روایت کهن گنوسی «سرود مروارید»

سبب شیفتگی بر ملکه، هویت خود را به کلی از یاد برده، تسلیم هوی و هوس می‌شود. «ماتسیندرانات» در سرزمین «کادالی»^۸ به اسارت زنان در می‌آید و در بند می‌افتد. «گوراخانات» شاگرد «ماتسیندرانات» درمی‌یابد که مرگ استادش حتمی و قطعی است؛ پس به قلمرو «یما»^۹ می‌رود و پس از مطالعه کتاب قسمت‌ها و مقدرات، برگه مربوط به استاد را می‌ریاید و سرنوشت او را دستخوش تغییراتی می‌کند. سپس به هیئت زنی رقصنده نزد استاد می‌رود و با رقص، آواز و کلماتی کنایه‌آمیز، هویت حقیقی «ماتسیندرانات» را به یاد او می‌آورد (الیاده، ۱۳۸۶: ۱۱۹).

این داستان روایتی از اسطوره «یاد و فراموشی» در میان هندوان است. سقوط روح در مدار وجود و در نتیجه فقدان شعور به هویت را مجسم می‌کند. آنها فراموشی را برابر خواب و مرگ می‌دانند و معتقدند که وقتی خدایان دچار فراموشی شوند و حافظه‌شان پریشان گردد، از آسمان سقوط می‌کنند (همان: ۱۲۲). از نظر هندوان که به تناسخ اعتقاد دارند با دریدن حجاب «مایا»^{۱۰} می‌توان بر نادانی و غفلت غلبه کرد و به بیداری دست یافت. بیدار تمام‌عیار هم «بودا» است که صاحب علم کامل و معرفت مطلق است.

۲. مضمون سرود تمثیلی «مروارید» نیز فراموشی و خواب و گذر از آزمون دشوار سلوک و ستیز با نفس اماره است. ترجمه این روایت را استاد زرین‌کوب با عنوان «جامه فخر» در ضمیمه

می‌بینیم که سرزمین مصر، نماد «دنیا و خاور» و یا دنیای شرق، رمز «وطن» است. شاهزاده که رمز «جان و روح» است، سرانجام به هدایت پدر/شاه می‌تواند، مروارید وجود خود را از چنگال اژدهای «نفس اماره» رهایی دهد و با شناخت و معرفت به وطن اصلی بازگردد. این روایت را به صورت یک بن‌مایه تکرار شونده در برخی از رمان‌ها و داستان‌های کوتاه معاصر می‌توان دید. این داستان مکرر اسطوره‌ای، یک کهن‌نمونه اصیل و ازلی دارد و آن ماجرای آفرینش آدم در بهشت و رانده شدنش از آن مکان، به واسطه نافرمانی است. هبوط آدمی بر زمین و ماجرای غربی و غربت وی در این جهان مادی، پیرنگ روایت‌های متعددی بوده است.

درخت گلابی «گلی ترقی» روایتی است از هبوط نویسنده (راوی) از بهشت عشق و معصومیت به دنیای سیاست و تنهایی. راوی با کمک راهنمایان، دلیل این هبوط را درمی‌یابد. او در زمانی که باید به عشق ارج می‌نهاد، به دنیای بیرونی و سیاست - که جزئی از آن است - پرداخته، همین امر موجب «فراموشی» هویت راوی می‌شود و ذهن نویسنده را سترون می‌سازد. او خاطرات باغ را مرور می‌کند و به یاد آوردن خاطرات باغ در هیئت بازگشت به من اصیل و خویشتن خویش تبلور می‌یابد.

پی‌نوشت

۱. الیاده در فصلی از کتاب‌هایش درباره اسطوره «یاد و فراموشی»، حکایت عابدی هندی و استادی جوکی به نام «ماتسیندرانات» را می‌آورد که به

8. Kadali
9. Yama
10. Maya

_____ (۱۳۸۶). چشم‌اندازهای اسطوره. ترجمه جلال ستاری. چاپ دوم. تهران: توس. بارت، رولان (۱۳۸۶). اسطوره، امروز. ترجمه شیرین دخت دقییان. چاپ چهارم. تهران: مرکز. ترقی، گلی (۱۳۸۲). جایی دیگر. چاپ سوم. تهران: نیلوفر.

پاینده، حسین (۱۳۹۱). داستان کوتاه در ایران (داستان‌های مدرن). جلد دوم. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.

حسینی، مریم (۱۳۹۲). «اسطوره یاد و فراموش در داستان‌های تمثیلی ایرانی». فصلنامه الهیات و هنر، سال اول، شماره اول، صص ۲۹-۵۰. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۵۰). «شیخ صنعان». مجله یغما. شماره ۲۷۵.

_____ (۱۳۸۲). ارزش میراث صوفیه. چاپ پنجم. تهران: امیر کبیر.

شوالیه، ژان / گریبان، آلن (۱۳۸۵). فرهنگ نمادها: اساطیر، رویاها، رسوم و... ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. جلد چهارم. تهران: جیحون.

_____ (۱۳۸۸). فرهنگ نمادها: اساطیر، رویاها، رسوم و... ترجمه و تحقیق سودابه فضایی. جلد سوم. چاپ دوم. تهران: جیحون.

Encyclopaedia Britannica (1991). "Myth and Mythology". vol 24. pp 718-723.

Jules Janick (2002). "The pear in history, literature, popular culture, and art". p. 41-42. In: L.Corelli-Grapadelli.

MythsEncyclopaedia: <http://www.mythencyclopedia.com/Fi-Go/Fruit-in-Mythology.html>.

کتاب ارزش میراث صوفیه منتشر کرده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۲۸۴). شاهزاده پارتی به فرمان پدر از مشرق زمین راهی مصر می‌شود تا مرواریدی را که در دهان اژدهایی اسیر شده به چنگ آورد و متعاقب آن خلعت فخر پوشد و پس از آن به سرزمین خود بازگردد تا بر جای پدر بر تخت شاهی بنشیند. به جهت تمتعات مادی و دنیوی، شاهزاده دچار فراموشی می‌شود و به خواب جهل فرو می‌رود. منجی وی، پرنده‌ای است که با خواندن آوازی و آوردن نامه‌ای از پدر و مادر، سرزمین اصلی وی را به یاد وی می‌آورد و او را به حرکت و جدال با اژدها و به دست آوردن مروارید ترغیب می‌کند.

منابع

قرآن مجید.

ابن جوزی، ابوالفرج (۱۹۹۸). ذم الهوی. تحقیق و تعلیق خالد عبداللطیف السبع العلی. بیروت: دارالکتب العربی.

اسماعیل‌پور، ابوالقاسم (۱۳۹۰). زیر آسمان‌های نور. تهران: قطره.

_____ (۱۳۹۱). اسطوره، بیان نمادین.

چاپ سوم. تهران: سروش.

الیاده، میرچا (۱۳۸۵). رساله در تاریخ ادیان. ترجمه

جلال ستاری. چاپ سوم. تهران: سروش.

_____ (۱۳۹۱). اسطوره و واقعیت. ترجمه

مانی صالحی علامه. تهران: کتاب پارسه.

The “Awareness and Oblivion” Myth in “Derakht-e-Golabi” By “Goli Taraghi”

Roghayeh Vahabi Daryakenari* / Maryam Hoseini**

Receipt:

2016/December/18

Acceptance:

2017/May/25

Abstract

Several examples of the “awareness and oblivion” myth can be found among different nations, tribes, and civilizations. This authentic theme is seen in the foundation of contemporary novels and short stories, like a repetitive motif. The aim of this study is to analyze an example of the “awareness and oblivion” myth in one of the stories of Iranian contemporary authors. The story of “Derakht-e-Golabi” by “Goli Taraghi” is the story of the narrator’s forgetfulness, who regains his individuality with the help of the story of the pear tree and the memory of the good old days. Goli Taraghi has implemented one of the most special and less known symbols of “pear” to bring back fertility and sweetness to the protagonist of her story. This return, however, comes with the recalling of the past memories. When the narrator should have valued love, he had attended to the matters of the outer world and politics instead. This has led to the “oblivion” of the narrator’s identity and has emptied his mind. The author recalls the memories of the garden and through this, he returns to his true self.

Key words: The “Awareness and Oblivion” Myth, Goli Taraghi, Short Story, Derakht-e-Golabi

* Ph.D. Student of Persian Language and Literature, ALZahra University (Corresponding Author).
Email: m.vahabi@alzahra.ac.ir

** Professor, Department of Persian Language and Literature, ALZahra University.